

The discourse of *Zellu-l-lahi* (the shadow of God) in the historiography of the Safavid era

Nayereh Dalir*

Abstract

The issue of legitimacy was one of the theoretical priorities of the Safavid government from both internal and external perspectives. Therefore, the Safavid government was trying to find a suitable answer for the basic issue of legitimacy. The thought patterns of the ancient period, encountered Shiite Imamate, Sufism, theories of Islamic legitimacy and Mongolian traditions. These knowledges, which were the result of previous traditions, faced successive transformations. Therefore, there was a need for a model that can present all these knowledges with a new organization in a new structure. The diversity of sources of legitimation of the Safavid government, in addition to showing the importance of the issue, can show the capabilities of the government in employing these sources to distinguish and differ from the legitimacy of previous periods and ages. Now the question is, how did the sources of historiography shape and explain their legitimizing discourse based on the model of “God’s shadow”? The current research is organized using the method of “concept of history”, and the “text interpretation approach”. It claims that the Safavids established a legitimacy system based on the discourse of *Zellu-l-lahi* by using multiple legitimizing sources that were already formed. The concept of “shadow of God” which is its definition, in the structuring of multiple sources of legitimacy, has started to sanctify the government.

Keywords: discourse/ *Zellu-l-lahi* system, legitimacy, Safavid era, sanctity-responsibility.

* Associate of History. Institute for humanities and cultural Studies, dalirnh@yahoo.com

Date received: 2021/01/30, Date of acceptance: 2021/10/01



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

گفتمان «ظل‌اللهی» در تاریخ‌نگاری عصر صفوی

نیره دلیر*

چکیده

مسئله مشروعیت، از دو منظر داخلی و خارجی از اولویت‌های نظری حکومت صفوی بود. از این‌رو حکومت صفوی تلاش داشت برای مسئله‌مبنایی مشروعیت، پاسخی در خور بیابد، آنها برای پاسخ‌بدان قالب‌های معرفتی متعددی مانند نظام اندیشه‌ای ایران باستان؛ قالب‌های اندیشه‌ای دوره اسلامی، امامت شیعی، تصوف، نظریات مشروعیت اسلامی و سنت مغولی پیش‌رو داشتند. این معاریف که حاصل سنت‌هایی پیشین بودند، با دگرگونی‌های پی‌درپی روبرو بود. از این‌رو نیاز به الگویی بود که قادر باشد تمامی این معاریف را با سازمان‌بندی نوین در یک ساختار جدید ارائه دهد. تنوع منابع مشروعیت‌ساز حکومت صفوی افزون بر آنکه اهمیت مساله را نشان می‌دهد، می‌تواند قابلیت‌های حکومت را در استخدام این منابع برای تمایز و تفاوت از مشروعیت دوره‌ها و اعصار پیش از خود نشان دهد. حال پرسش این است که منابع تاریخ‌نگاری چگونه گفتمان مشروعیت‌ساز خود را بر اساس الگوی ظل‌اللهی شکل داده و تبیین کرده‌اند؟ پژوهش با روش تاریخ مفهوم و رویکرد تفسیر متن مدعا دارد که صفویه با استفاده از منابع متکثر مشروعیت‌زا که از پیش شکل گرفته، نظام مشروعیتی را بنیان نهاد که بر اساس گفتمان ظل‌اللهی انسجام یافته و مفهوم «ظل‌الله» معرف آن است و این مفهوم در ساختار بندی منابع متکثر مشروعیت در قالب گفتمان / نظام ظل‌اللهی به قدسی‌سازی حکومت دست زده است.

کلیدواژه‌ها: گفتمان / نظام ظل‌اللهی، مشروعیت، عصر صفوی، قدسیت - مسئولیت.

* دانشیار پژوهشکده تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، dalirnh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

مطالعات زیادی درباره سلطنت دوره اسلامی تاکنون انجام شده است، اما غالب اندیشمندان معاصر عموماً بدین گونه می‌اندیشند که مفهوم «ظل‌اللهی» از همان اوان تکوین سلطنت در ایران دوره اسلامی یک قالب واحد و پیش‌فرض امر سیاسی در نهاد حاکمیت داشته و با اندیشه سیاسی ایران باستان نیز پیوند وثیقی دارد. بسیاری از این محققان، با رویکرد کل‌نگرانه به ساختار سیاسی تاریخ ایران، کلیت آن را در قالب اندیشه ایران‌شهری تبیین نموده‌اند. در ساختار مطالعاتی تفکر ایران‌شهری، کلیت‌نگری نه تنها در ساختار سیاسی ایران باستان بلکه در دوره اسلامی نیز چون پیش‌فرضی محتوم فرض شده است. افزون بر پیروان تفکر ایران‌شهری، سایر محققان حوزه اندیشه سیاسی نیز ظل‌الله را در همان نظام سلطانی دیده‌اند، با این وصف، بسیاری از شاخصه‌های مفهوم ظل‌الله که تمایزبخش موقعیت‌های مفهومی آن در ادوار گوناگون است نادیده گرفته شده است. از این منظر پژوهش‌ها و تکاپوهای فکری که پیرامون مفهوم ظل‌اللهی شکل گرفته در دودسته کلی قابل تقسیم‌بندی است.

دسته نخست یعنی طرفداران نظریه ایران‌شهری که سلطنت را از ابتدا و در طول دوره اسلامی به شکلی واحد دیده‌اند و حتی تا آنجا پیش رفته‌اند که آن را به دوره باستان تسری داده‌اند و تفاوتی میان ادوار قبل و بعد از اسلام از این منظر ندیده‌اند. از جمله مهم‌ترین پژوهش‌هایی که چنین رویکردی دارد باید به آثار سیدجواد طباطبایی اشاره کرد. او اعتقاد دارد سلطنت، نه نظامی مختص دوره اسلامی که بازتاب و بازتولید دوره باستان با اتکا بر اندیشه ایران‌شهری است (نک: طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۶۶). این یکسان‌نگاری در آثار حاتم قادری نیز مورد تاکید قرار گرفته است (نک: قادری، ۱۳۹۰: ۹-۱۰۸).

برخلاف دسته دیگران معتقدند نظام سلطانی مختص دوره اسلامی است. از جمله مبدعان و طرفداران این نظریه باید از فیرحی یاد کرد که به‌رغم این تمایزگذاری، وی نیز مختصات سلطان اوایل دوره میانه و سلطان ظل‌الله دوره متاخر را ممزوج و یکسان دیده و برای آن وجهی سوای سلطنت در نظر نگرفته است. ضمن آنکه مفهوم ظل‌اللهی را امری مربوط به زمان خاصی از دوره اسلامی ندانسته است. مهم‌تر از همه آن که توالی تاریخی اندیشمندان مسلمانی که نظریه‌های آنها را به‌عنوان مستندات خود آورده: مانند طرطوشی، خنجی، ماوردی و... در نظر نگرفته و به طور پراکنده از نظرات آنها رویکرد سلطنت را برای

کل دوره میانه به یکسان استخراج کرده است (نک: فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۹۹-۲۶۴). برخی دیگر نیز به تفاوت‌های ماهوی مشروعیت در عصر صفوی به دلیل تنوع مراجع مشروعیت‌ساز پرداخته‌اند (ر.ک: احمدوند، مقدور، ۱۳۹۵)، اما متعرض تفاوت‌های ماهیت سلطان این عصر با نمونه‌های پیشین نشده‌اند.

حال می‌توان نظریه‌پردازی کلی فوق را در آثار متخصصان اندیشه سیاسی عصر صفوی بررسی کرد. به این منظور که چه نسبتی میان اندیشه سیاسی و «ظل‌اللهی» برقرار ساخته‌اند. در این میان، در مرحله نخست باید از آثار زیادی که به شکل سنتی و فارغ از هر گونه بحثی سلطان را «ظل‌الله» تعبیر کرده‌اند، بدون آنکه تفاوت معناداری میان این دو نشان دهند. این دست آثار، آثاری هستند که هر چند انتظار می‌رود که در مورد مفهوم ظل‌اللهی بحثی داشته باشند، اما آن را پیش‌فرض در نظر گرفته و در نتیجه متعرض مفهوم ظل‌اللهی، اجزاء، سازه‌ها، کارکرد، تطور و سایر مباحثی از این نوع نشده‌اند. مهمتر از همه اثر سعید امیر ارجمند (بی تا) یاد کرد که بر اساس مفهوم «ظل‌الله» و امام غایب در دوره صفویه نگاشته شده، که هرچند تمرکز غالب آن بر حوزه زمانی صفویه بوده، اما رویکردش برخلاف عنوان کتاب که امر را بر خواننده مشتبه می‌گرداند بر مسئله پژوهش حاضر و توجه به مفهوم ظل‌اللهی بنیاد نشده است.

از دیگر محققان این حوزه باید از هاشم آقاچری یاد کرد که بر جنبه‌هایی از پیوند دین و دولت توجه کرده و بدون توجه به سیر معنایی و مفهومی «ظل‌الله» تنها آن را عامل مشروعیت‌ساز حکومت بیان کرده است (نک: آقاچری، ۱۳۹۵). صفت گل، کالین میچل، کاترین بابایان و رسول جعفریان برخی دیگر از محققانی هستند که این ایده را مبنای نوشته‌های خود قرار داده‌اند (نک: میچل، ۱۳۹۷؛ صفت گل، ۱۳۸۱؛ صفت گل، ۱۳۸۸، جعفریان، ۱۳۹۱). دسته سوم از محققان این دوره مانند شعله کویین، رودی متی و فیروز منصوری جوانب تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی و زوال و سقوط صفویان را بررسی کرده‌اند (نک: کویین، ۱۳۸۷؛ متی، ۱۳۹۳؛ منصوری، ۱۳۹۵) و زوایای بحث آنها منظرهای دیگری از حوزه‌های مطالعاتی مرتبط با صفویه را کاوش کرده است و به عبارتی به بررسی سیر تطور مفهوم ظل‌الله در تاریخ‌نگاری این عصر دست نزده‌اند.

با این اوصاف، در یک جمع‌بندی کلی باید اذعان داشت که پژوهشگران این حوزه، مفهوم ظل‌اللهی را پیش‌فرض انگاشته و آن را همچون انگاره‌ای دانسته‌اند که در آن چند

شاخصه کلی عمومیت دارد که نیاز به شناخت وجوه گوناگون آن بدون توجه به سیر تحول و تطور آن بوده است. بنابراین آنها متعرض مفهوم ظل‌اللهی، شناخت اجزاء، سازه‌ها، موقعیت مفهومی و زمانمندی تاریخی آن در دوره‌های گوناگون نشده‌اند.

در مورد وضعیت مفهوم ظل‌اللهی در تحقیقات صفوی پژوهی چند شاخصه کلی عمومیت دارد: نخست پیش‌فرض انگاشتن ظل‌الله دوم: هم‌عرض دانستن آن در تمام ادوار تاریخی ایران؛ سوم؛ نادیده انگاشتن بررسی موقعیت‌های مفهومی آن در زمانمندی تاریخی که با توجه به دو شاخصه نخست، طبیعتاً شاخصه سوم نیز تالی شاخصه دوم خواهد بود. با توجه به همین خلاءهای تحقیقی، پژوهش پیش‌رو قصد دارد بر اساس موقعیت‌مندی زمانی، مفهوم ظل‌الله را در تاریخ‌نگاری دوره صفوی بر اساس بافتار تاریخی و تحولات آن تبیین نماید. با توجه به رویکرد غالب آثار در این حوزه باید گفت محققان حوزه نظری سلطنت، سلطنت دوره میانه را از ابتدا تا انتها در یک زمینه و بستر کاملاً شبیه هم دیده و از تطوراتی که در بستر تحولات تاریخی رخ داده، غفلت کرده‌اند.

حال برخلاف پژوهش‌های یاد شده، در این تحقیق مفهوم کانونی ظل‌الله در روندی تاریخی مورد بررسی قرار خواهد گرفت که در آن نشان داده خواهد شد که سلطان در دوره میانه، دوره متقدم و متاخر به هیچ‌عنوان از اختیارات و ویژگی‌های یکسان برخوردار نبوده‌اند. چراکه بر اساس منابع تاریخی سلطان دوره ایلخانی و بعد از آن قدسی شد و در دوره صفویه ابعادی صوفیانه و ماورایی نیز بر آن افزوده شد که در نتیجه سلطان به «حضرت ظل‌اللهی» و شخصیت «مقدس» بدل شد. درحالی‌که سلاطین دوره متقدم و اوایل میانه از وجه قدسی برخوردار نبودند. در اوایل دوره میانه مشاهده از سلطان انتظار رعیت‌پروری و مردم‌داری می‌رفته و او را مسئول اعمالش در قبال مردم می‌دانستند، اما در سلطان به‌مثابه «حضرت ظل‌الله» مسئولیتی در قبال مردم خواسته نشده و حکمش حکم خدا تلقی شده و از این نظر با دین هم‌عرض گردیده است.

برخلاف نظریه فره ایزدی، نظریه ظل‌اللهی سلطان عصر ایلخانی به بعد، دارای صفاتی از جمله قداست و ... بود. تفاوت بنیادین نظریه ظل‌اللهی با نظریه فره ایزدی از این منظر باید لحاظ شود که شاه صاحب فرّ عصر ایران باستان طبق نظریه فره ایزدی، حتی در نیات درونی‌اش، حق هیچ‌گونه ظلم و جوری نداشته و در صورت ظلم از نمایندگی خداوند عزل می‌شده است؛ اما مطابق نظریه سلطان ظل‌الله بخصوص در دوره پسامغولی، ظلم

کردن، مانع از استمرار حکومت و حتی قداست وی نیست و با هر نوع رفتاری، وجود سلطان، حتی ظالم، باید موجب شکرگزاری مردم قرار گیرد، چرا که ظل‌الله نظم کیهانی عالم بالا را در تدبیر و تنسيق عالم سفلی برقرار ساخته و از این‌رو همان نموده‌ها و نشانه‌ها مانند انوار الهی، ضوء ربانی و مواردی از این دست در مورد او به کار رفته است. در حالی که این فضای اندیشگانی در زمان تکوین سلطنت در دوره میانه متقدم سازمان نیافته بود، در حالی که در دوره متأخر با نظام ارزشی - دانایی دیگری مواجه هستیم. قالب جدید متأثر از بستر تحولات تاریخی این دوره صورت‌بندی شده و تبعاتی چون قدسی شدن سلطان و مسئول نبودن در قبال رفتارش را در پی دارد. بنابراین دوره صفوی را می‌توان عصر «گفتمان ظل‌اللهی» در تاریخ ایران نامید که مولفه‌های آن متفاوت از «گفتمان سلطان و سلطنت» اوایل دوره میانه بوده است.

با توجه به مقتضیات جامعه صفوی، آنها با این مسأله بنیادین مواجه بودند که روش‌ها و نظریات مشروعیت‌بخش عصر تیموری، مغول، سلجوقی، یا ایران باستان به تنهایی کفایت نمی‌کند. از این‌رو، با توجه به چالش‌های متعدد نیاز به یک الگوی تلفیقی داشتند. به همین دلیل این حکومت به مفهوم ظل‌اللهی جهت ایجاد الگوی واحد توجه کردند که این امر در آثار تاریخ‌نگاری صفویه نمود و ظهور بارزی دارد. به عبارت دیگر در این دوره مورخان در صدد صورت‌بندی گفتمانی تحت عنوان ظل‌اللهی بودند تا منابع مختلف مشروعیت در آن تجمیع شود و در آن راستا سلطان به مقامی بی‌بدیل تبدیل شود. از این‌رو، پرسش این پژوهش این است که تاریخ‌نگاران صفویه چگونه از مفهوم ظل‌الله بهره‌برداری کرده‌اند و چگونه از منابع متکثر مشروعیت، سنتز واحدی بیرون آمده و از درون آن الگوی متمایزی ارائه کرده‌اند؟

بنا به ماهیت تحقیق، این پژوهش از نوع تحقیقات تاریخی محسوب می‌شود که روش تحقیق با رویکرد تاریخ مفهوم و تفسیر و تحلیل داده‌های متن، با مراجعه به آثار تاریخ نگارانه استوار است. بر این اساس نخست داده‌های منابع تاریخی دوره صفوی در حوزه موضوعی ظل‌الله و کاربرد مولفه‌های گوناگون آن جمع‌آوری، سپس مفهوم ظل‌الله، اجزاء و سازه‌های آن استخراج و نوع برداشت مفهومی مولفان این دوره مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و تلاش می‌شود پژوهش با مشخص کردن زمانمندی تاریخی موقعیت مفهومی ظل‌الله در ادوار گوناگون صفوی در آثار تاریخ‌نگاری تبیین شود.

۲. چارچوب مفهومی پژوهش

باید اشاره داشت در اطلاق رسمی و غیررسمی حاکمان این دوره که توسط مورخین صورت گرفته نوعی آمیختگی عناوین نظیر خان، امیر، سلطان، خاقان، پادشاه، شاه، ملک در مورد شخص حکمران مشاهده می‌شود، در حالی که هر کدام از این عناوین تعریف خاص خود و اطلاق متناسب با آن را دارد. رواج و رکود استعمال این عناوین، افزون بر نمایش پیچیدگی‌های زبانی - تاریخی متأثر از بافتار فرهنگی این دوره، دلالت معنایی نظام ارزشی ساختار سیاسی این دوره را نیز نشان می‌دهد. در دوره صفویه عنوان سلطان به محاق رفته و عنوان پادشاه و شاه با اقبال بیشتری روبرو شده است. ضمن آنکه لقب سلطان در تعارض با امپراتوری عثمانی بخصوص در اوایل دوره صفویه مورد تحقیر واقع شده و از آن سو نیز لقب پادشاه به چنین وضعی دچار شده است. این امر تقابل‌های لفظی و زبانی دو قدرت معارض را نشان می‌دهد.

با توجه به این نکات باید اشاره کرد که مفهوم ظل‌اللهی در این دوره با اهمیت بسیاری نسبت به قبل به کار رفته است. چنانچه حتی جایگاه عنوان سلطان را در بر گرفته و با مولفه‌هایی متفاوت به کار رفته است. سلاطین صفوی با عنوان ظل‌الله و به طور خاص «حضرت ظل‌اللهی» با پیشوندها و پسوندهای گوناگون خطاب شده‌اند. رایج‌ترین عنوان آنها، حضرت ظل‌اللهی و اعلیحضرت ظل‌اللهی (نک: قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۲، ۳۰۹) است و در ترکیب‌های دیگر: نظیر ظل رحمن، سایه اخص‌اللهی ... نیز مورد خطاب قرار گرفته‌اند (نک: امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۹۷؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۱۰۹، ۳۹؛ قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۱۸).

در منابع و متون این دوره چنان تکرار استعمال «حضرت ظل‌اللهی» به جای لقب سلطان غالب گردیده است گویی مولفان این دوره، این عنوان، را جانشین، واژه «سلطان» کرده‌اند و کارکردهای متفاوتی از ظل‌الله برای آن در نظر گرفته‌اند. بخصوص آنکه آن را با «رحمانیت» و «رحیمیت» خداوندی نیز پیوند داده‌اند. از دیگر تفاوت‌های مهم گفتمان ظل‌اللهی نسبت به گفتمان «سلطنت» این است که در رویکرد منابع تاریخی در این گفتمان، عقوبت اخروی سلطان ظل‌الله ترسیم نشده، بلکه «حضرت ظل‌الله»، خود به جای خداوند در این دنیا تصمیم گرفته و این تصمیم در سنخ قوانین الهی، معتبر و ملزم به اجرا است (ر.ک: امینی هروی، ۱۳۸۳: ۷۹). در حالی که در متون اوایل دوره میانه؛ (اندرزنامه‌ها) سخت‌ترین

حسابرسی‌ها در روز قیامت، مربوط به عقوبت سلاطین بوده و از این طریق، برای کاستن از رفتار ظالمانه سلاطین بهره می‌بردند. (نک: دلیر، ۱۳۹۴)

از این منظر باید گفت مفهوم ظل‌اللهی قداستی خاص به سلاطین بخشیده است چنانچه آنها برخلاف مرحله تثبیت و حتی تکوین، با استفاده از میراث ایرانی، مغولی و امامت شیعی، مقام امامت، خلافت، نبوت و سلطنت افق‌های فکری و سنت‌های زمامداری تکوین یافته پیشاصفوی را تلفیق و با استمداد از گفتمان اندیشه‌ای ظل‌اللهی شکل نوینی از مشروعیت را صفویه عرضه کرد که قدرت بیشتری در تکامل دانشی مبتنی بر قداست‌پروری حکمران داشت و پایه‌های آن بر اساس سنن از پیش موجود بود. موقعیت‌مندی مفهوم ظل‌الله در دوره صفویه با توجه به نبود یکپارچگی در این دوره و تناقضات بسیار در ساحت‌های گوناگون از اهمیت بسزایی برخوردار است. بنابراین با موقعیت‌مند کردن زمانی مفهوم ظل‌الله، موقعیت مفهومی آن بر اساس تعارضات بافتار تاریخی و تحولات آن روشن خواهد شد.

در پژوهش حاضر انواع و گونه‌های قدسی‌سازی مبتنی بر زمینه‌های تاریخی دوره مورد نظر و دلالت‌ها و اسنادش اشاره رفته است. این گونه‌ها از درون گسست‌های تاریخی ایجاد شدند، بدین معنا که اتفاقی رخ داده و معنای جدید ظاهر شده است. رخدادهای تاریخی چگونه گونه‌های جدید قدسی‌سازی را ایجاد کرده و چگونه دیگر را به حاشیه راندند، به‌ویژه در فضایی که اندیشه ایرانی‌شهری قصد دارد کل تاریخ ما را یک گونه و با یک آرمان تفسیر کند. درحالی‌که با توجه به بافتار تاریخی، این امر که چگونه گسست پیدا شده و چه طور گونه‌ها ظهور پیدا کرده، از مبانی مهم فهم تحولاتی است که بر گذشته ایران رفته و بر اکنون ما تاثیرگذار است.

۳. مبانی مشروعیت صفویان

ظهور حکومت صفویه و تبدیل آن به یک نظام سیاسی منسجم و متمرکز به پراکندگی قدرت در اواخر سده نهم و پایان دوره مغول بر ایران پایان داد. اما با تغییر مذهب رسمی و گرایش به تشیع، مشروعیت این حکومت با چالشی مهم روبرو شد. صفویه تعارضات گریزناپذیری با اهل سنت ایجاد کرده بود. مهمترین چالش منطقه‌ای صفویه، قدرت جهانی عثمانی بود که خود را وارث خلافت اسلامی می‌دانست. بنابراین «سلطنت» یکی از مبانی

قدرت حکومت صفویه را شکل می‌داد که در جهت پیوند قدرت دینی و قدرت سیاسی در عصر اسلامی به کار رفت. بنا به تعریفی که خنجی در سده دهم هجری در مقدمه کتاب *سلوک الملوک* آورده است که: «سلطان در عرف شرع کسی است که بر مسلمانان مستولی باشد به حکم شوکت و قدرت لشکر، و علما گفته‌اند: واجب است اطاعت امام و سلطان در هر چه امر و نهی کند مادام که مخالف شرع نباشد، خواه عادل باشد خواه جابر و واجب است نصیحت او بر حسب قدرت و جایز است که گویند او را خلیفه و امام و امیرالمؤمنین و خلیفه رسول الله - صلی الله و علیه و سلم - و جایز نیست که او را خلیفه الله گویند (خنجی، ۱۳۸۲: ۸۲). تعریف خنجی از نظریه پردازان مهم این عصر که نظریه سلطنت را پس از براندازی خلافت عباسی تئوری پردازی کرده، با توجه به بافتار فرهنگی - سیاسی نظام اجتماعی ایران و جهان اسلام در اوان تشکیل سلسله صفویه نزدیک‌ترین تعبیری است که برای سلطان این زمانه می‌توان بیان کرد. خنجی سلطان را در سه مرتبه خلافت، امامت و سلطنت با هم آورده است. این تعریف خنجی با توجه به تحولات تاریخی زمانه وی قابل تعمیم است.

تاکید خنجی بر خلیفه‌الرسولی و نه خلیفه‌اللهی است. این تاکید به نوبه خود قابل تامل است. ضمن آنکه وی علاوه بر امامت، مرتبه امیرالمؤمنینی را نیز برای سلطان در نظر گرفته که خود محل بحث و بررسی است. چرا افزون بر امامت و خلافت، امیرالمؤمنین را نیز آورده است؟ آیا از منظر وی امیرالمؤمنینی متمایز از امامت و خلافت بوده یا وی تنها مبتنی بر تاکید، مجدداً آن را ذکر کرده است. با توجه به تاکیدات مولف، به نظر می‌رسد او برای هر کدام تعریف مجزایی داشته است. در هر حال این تعریف نزدیکترین تعبیری است که برای سلطان یا پادشاه دوره صفوی می‌توان برشمرد. شایان ذکر است در تعریف خنجی از سلطان، «عدالت»، از مولفه‌های وجوب اطاعت از سلطان نیست. بلکه اطاعت از او تا جایی که امر او خلاف شرع نباشد، وجوب دارد. روشن است با این تعریف، فضای گفتمانی «عدالت محور» جای خود را به فضای اندیشگانی «شریعت محور» داده است. ملاک شریعت در گفتمان حاضر نیز در خلافت پناهی «سلطنت» قرار داده شده است. در واقع سلطان، تلفیقی از «شریعت» به همراه «قدرت» شده است. از این منظر، او را «سلطان»، «امام» و «خلیفه» خطاب می‌کنند.

سلطنت در مفهوم فرمانروایی یک سویه و آمریت مطلقه بر سرنوشت مردم، با ادعای موهبتی آسمانی و موروثی در نسل برگزیدگان الهی که در دوره صفوی به مفهوم کامل تجدید حیات یافت، از زاویه تبارشناسی تاریخی، ریشه در عصر باستان ایران داشت (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵: ۸۵). در کاوش این ریشه‌های تباری، تفاوت‌های بنیادین مبانی نظری اندیشه پادشاهی آرمانی باستان با سلطنت و استلزامات خاص آن در زمان تکوین (میانه متقدم) و زمان تغییر (میانه متاخر) باید ملحوظ شود. در این پژوهش ضمن در نظر گرفتن تفاوت‌های بنیادین سلطنت مرحله تکوین و مرحله تغییر به مبانی نظری و عملی متمایز و متفاوت سلطنت صفوی توجه شده و پیامدها و تبعات این تفاوت‌ها نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

منبع دیگر مشروعیت صفویان نهاد پادشاهی بود. این مفهوم با مفهوم فره ایزدی پیوند داشت و منعکس‌کننده اندیشه سیاسی در عصر پیش از اسلام بود. پادشاهی؛ ساختار سیاسی دوره ایران باستان است و «پادشاه» مبین این ساختار است. هر چند ساختار و مولفه‌های عینی - ذهنی پادشاهی باستانی، در دوره اسلامی امکان برقراری نداشته، اما این عنوان برای حکمرانان مسلمان، بارها به کار رفته است. این امر خود گویای برخی از کاربردهای فرهنگی - سیاسی پادشاهی ایران باستان در دوره اسلامی است. دوره صفویه با استعمال عنوان پادشاه و شاه، عنوان «سلطان» بخصوص در اوایل دوره صفویه به محاق رفته و استعمال محدود عنوان سلطان تداوم داشته و «حضرت ظل‌الله» به جای آن به کار رفته است. البته نهاد سلطنت همچنان در این دوره به حیات خود ادامه می‌دهد، اما کارکردهای آن، متناسب با اقتضائات بافتاری تاریخی با گستردگی‌هایی متمایز و حتی متفاوت از پیش صورت می‌یابد.

مفهوم ظل‌اللهی الگویی بود که صفویان برای تلفیق مبانی قدرت از آن استفاده کردند. این مفهوم فضای اندیشه‌ایی بود که پیدایش آن با اخبار و احادیثی از پیامبر اسلام در منابع روایی، تفسیری و تاریخی مشاهده و در تکوین سلطنت به کار نرفته است. اما در دوره مغول، با تثبیت آن در روند قدسی‌سازی حاکم به کار گرفته و پس از آن به گفتمان غالب سیاسی عصر صفوی تبدیل شده است. این الگوی سیاسی با مدد جستن از سازه‌ها و منابع مشروعیت‌ساز مغولی، شیعی، ایرانی و صوفی به مهمترین طرح‌واره فکری ساختار سیاسی - اجتماعی تبدیل و «گفتمان ظل‌اللهی» را در تاریخ ایران صورت‌بندی می‌نماید. الگوی

مذکور، دال مرکزی خود را بر اساس «سایه خداوندی» و «شریعت و خلافت پناهی» سلطان، تنظیم کرده و تلاش می‌کند عناصر و اجزا «سلطان عادل - مسئول» یعنی «عدالت» و «مسئولیت در قبال مردم / رعیت» را به حاشیه براند. از این رو، شاهد تولید گفتمان «سلطان قدسی» به جای «سلطان مسئول» هستیم. قدسی‌سازی شاه/سلطان دوره صفوی نسبت به خان/سلطان دوره مغول بر اساس الگوی گفتمانی ظل‌اللهی هر دوره صورت‌بندی شده و قابل تمایز و تفکیک از یکدیگر است (ر.ک: دلیر، ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۴؛ ۱۴۰۰). از این رو، می‌توان گفت در تاریخ ایران، گفتمان ظل‌اللهی در سیر تاریخی خود، از درون گفتمان سلطنت سر بر آورد و با کارکردهای گسترده‌تر و متفاوت‌تر، تا دوره معاصر به پیش‌روی خود ادامه داده است.

۴. مفهوم ظل‌اللهی در تاریخ‌نگاری عصر صفوی

واژه «ظل» در منابع عصر صفوی به صورت‌های: ظل ممدود، ظل رایات، ظل عدلش باد ممدود، ظل تربیت امیر، ظل عطفوت، همیشه ظل ایشان باد، در ظل شفقت و حمایت حضرت خاقان، در ظل لوای جهانگشای آن خسرو... ظل ظلیل عاطفت... ظل عنایت و حمایت امیر نظام ... به کار رفته است. در این عبارات گاه «ظل» در معنای سایه التفات و خوبی‌های شاه و سایر امرا و حکام استفاده شده است. شاید این تعبیرات را بتوان در اندیشه ظل‌الله جای داد و آن را نمودی از مفهوم ظل‌اللهی توصیف کرد، اما مفهوم ظل‌الله در متون عصر صفوی تنها مختص پادشاهان بوده و به سایر افراد اختصاص نمی‌یافت. به همین دلیل این مفهوم یا به صورت لقب یا توصیف یا عین مفهوم برای شاهان صفوی استفاده شده است. بر این اساس اندیشه ظل‌الله و مفهوم ظل‌الله دو امر متمایز هستند که مصداق‌های متفاوتی دارند.

در این دوره نیاز بوده تا موقعیت شاه چیزی فراتر از موقعیت سایر حاکمان تصویر و ترسیم شود. از این رو شاهان صفوی به صورت مستقیم مشروعیت را از خدا دریافت می‌کردند. در این قالب جایگاه شاه به عنوان سایه خدا و تحت نظر او در روایت‌های متفاوت در عصر صفوی ارائه شده است (نک: امینی‌هروی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). این نظام جدید نیاز به ابداع مفهومی داشت تا بتواند جایگاه جدید حکام صفوی را نمایندگی کند که این

امر از طریق مفهوم ظل‌اللهی صورت گرفت. به این معنا که این مفهوم تبدیل به الگویی شد تا قدرت و جایگاه صفویان را به صورت رسمی نشان دهد.

متون تاریخی عصر صفوی همچون اغلب دوره‌های تاریخی ایران منعکس‌کننده دیدگاه و نگرش حکومت و به بیانی تاریخ‌نگاری رسمی است (ر.ک: ملایی، ۱۳۹۵). در تاریخ‌نگاری رسمی و درباری اندیشه و ایده‌ای که توسط حکومت پذیرفته و به عنوان مبنای حکومت در نظر گرفته می‌شود، تبلیغ می‌گردد. از این رو مورخان وظیفه ایجاد و تبلیغ نظام دانش و آگاهی را بر عهده دارند که مورد تأیید حکومت قرار دارد و به عنوان پشتوانه نظری حکومت مورد توجه است. این فرایند از طریق اشاره مستقیم یا در زبان استعاره و به صورت غیرمستقیم تبلیغ می‌شود. بنابراین آثار تاریخ‌نگارانه هر عصری گفتمانی را در بطن خود دارد که حافظ منافع و مشروعیت حکومت است و آن را به عنوان نظام آگاهی و دانش ارائه می‌کند.

یکی از نخستین مورخان عصر صفوی امینی هروی است که به دستور شاه اسماعیل دست به تألیف اثر خود زد. وی به عنوان مورخ درباری و نماینده تاریخ‌نگاری رسمی تلقی می‌گردد (نک: امینی هروی، ۱۳۸۳). امینی هروی ابتدا در هرات در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا به مقام صدارت خاصه رسید و با هجوم شیبک‌خان ازبک به انزوا گرایید. اما پس از خروج شاه اسماعیل و شکست نیروهای شیبک‌خان ازبک، مورد توجه شاه اسماعیل قرار گرفت و در سال ۹۲۰ هـ.ق به نزد شاه اسماعیل آمد و در ۹۲۷ هـ.ق مأمور نوشتن کتاب درباره شاه اسماعیل شد. امینی هروی که تاریخ عمومی از آدم تا روزگار شاه اسماعیل صفوی را به رشته تحریر در آورده، سعی کرده است که روایت خود را در درون گفتمان حکومت صفوی ارائه کند.

امینی هروی در توجیه قدسیت شاه صفوی به موقعیت پیچیده او توجه داشت. بنابراین در تأکید بر قداست سلطان در عصر صفوی سعی کرده است در مواقعی به جای کلمه «ظل‌الله» از کلمه «فر» استفاده کند. او به شاه اسماعیل صفاتی را اطلاق کرده است که فقط در حق خدای سبحان به کار می‌رود. این امر به این معنا است که وجود شاه خود منبع مشروعیت است. امینی هروی در توجیه مقام قدسی حکومت صفوی می‌نویسد:

شاه دین‌پناه به صیدافکنی در میان رانده به فرّ تیر عقاب پر روح‌بر، روزنها بر اجساد و حشیان می‌گشاد و روحشان را به اشارت تیرنشان به عالم ارواح می‌داد تا آنکه دست

و شست غرابت پیوست آن حضرت از افکندن دد و دام بی آرام گشت
(امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۲).

به این معنی که جایگاه سلطان نیست که به او قداست می بخشد بلکه خود سلطان امر مقدس است و بر این اساس اطاعت او واجب می شود. با این وصف امینی هروی بیشتر به ذکر لقب «ظل الله» اکتفا کرده و سایر القاب را به ندرت به کار می برد.

به همین دلیل در روایت‌های متعددی که امینی هروی استفاده کرده به ذکر لقب «ظل الله» اکتفا کرده است و از سایر القاب استفاده نشده است؛ حتی از ذکر نام خود شاه نیز اجتناب شده است. این عنوان در راستای مفهوم سازی به گونه ای به کار رفته است که سعی شده جایگاه قدسی شاه در آن تبیین شود. به عنوان مثال در روایت زیر اشاره به مفهوم «ظل الله» به عنوان مصداق امر مقدس است که نور را بر دیگر موجودات می تاباند:

بار خزانه در زیر بار صندوق‌ها که چون بحار و معادن رهنمون به طلا و دردانه بود کشیدند. فرآشان سبک دست با گیر و بست فرود آوردن خرگاه و پیشخانه را از مضمون «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ» نشانه ای ساختند و آن منزل سپهر آشیانه را از زینت حلول و نزول شاه فرشته قبول بازپرداختند، چتر رفیع شاهی از ماه تا به ماهی سایه گستر گشت. و سایه آن شادروان آسمان نشان از فروغ جمال خورشیدمثال پادشاه خیل آفتاب و شان از تنویر مهر منیر بگذشت

تو آن کسی که پس از خلقتت به صورت اصل نکرد کلک قضا راست صورتی تصویر
ترا رسد که به ظلّ الهی کنند خطاب که روشنی برد از سایه تو مهر منیر
(امینی هروی، ۱۳۸۳: ۱۷۹).

خواندمیر دیگر مورخ عصر صفوی در عصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب بود که به ترویج ایده حکومت صفویان کمک کرد. خواندمیر که حکومت صفویان را درک کرد، ابتدا در دربار سلطان حسین بایقرا و سپس در حکومت ازبکان و صفویان مورد عنایت قرار گرفت و به تشویق و حمایت کریم الدین حبیب الله ساوجی به تألیف کتاب حبیب السیر اقدام کرد؛ از این رو اثر خود را به نام او نامگذاری کرد. خواندمیر نیز که در اواخر عمر خود ذیل حمایت صفویان قرار گرفت، اگرچه به نوعی وامدار حکومت ازبک‌ها بود اما در تبیین جایگاه سلاطین صفوی برای آن‌ها موقعیت قدسی قائل می شود. او به خاطر آنکه مورخی حرفه ای بود توانست ایده حاکمیت صفویان را در تاریخ نگاری جای دهد.

خواندمیر در مواردی از جمله دربارهٔ اطلاق جانشینی از مفهوم «ظل‌اللهی» استفاده می‌کند و در فصلی تحت عنوان «گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا گورگان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلیٰ خاقانی فردوس مکانی» در تعریف و اطلاق مفهوم «ظل‌اللهی» بر پادشاه از منظر اندیشه سیاسی ظل‌اللهی بر جایگاه و ماهیت مقام سلطان تاکید کرده است و آن را هم‌ردیف با مقام ربوبیت توصیف می‌کند. او جایگاه این مقام را تعریف و به مثابه «یگانه فرمانروای و خداوند روی زمین» از آن تعبیر می‌کند و اعتقاد دارد که همچنانکه یک خدا در هستی وجود دارد باید یک پادشاه در عالم واقع باشد یا به تعبیر خواندمیر «سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکی است» (ر.ک: خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۶۳). خواندمیر مفهوم «ظل‌الله» را برای جایگاه سلطان و ماهیت شخص سلطان می‌آورد و به جای اسم آوردن و توصیف لفظی، به بالاترین تقدس شخص پادشاه با عنوان «ظل‌الله» اشاره دارد. همین مورخ در موارد متعددی اصطلاح «ظل» یا «ظل‌اللهی» را برای شاه اسماعیل به کار برده و به عبارتی او کاملاً در قالب گفتمان حکومت صفوی توصیف خود را ارائه کرده است و به توجیه حکومت آن‌ها در قالب مفاهیمی می‌پردازد که پیشتر از آن‌ها استفاده نمی‌کرد. چراکه در دربار از یک‌ها او باید بر علیه مشروعیت حکومت صفوی قلم می‌زد. وی در توجیه موقعیت قدسی صفویان هیچ اشاره‌ای به سوابق پیشین ندارد و به همین دلیل توصیف او تمایزی با توصیف‌های دیگران نمی‌یابد. خواندمیر در این باره می‌نویسد:

آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب (وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ) بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح نصرت از گلزار فرح آثار (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) بمشام خدام موکب ظل‌اللهی رسیدن آغاز نهاد (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۴۷۲).

غفاری کاشانی مورخ عصر شاه طهماسب، اثر خود را به نام شاه طهماسب نوشته است. او نیز بیشتر از عنوان «ظل‌اللهی» برای شاه استفاده می‌کند. غفاری به دلیل اینکه کاملاً در چارچوب گفتمان حکومت صفوی قرار داشت و در استفاده از مفهوم ظل‌الله دقت بیشتری به خرج می‌داد. از این رو این مفهوم در اثر او جایگاه مصداقی پیدا کرده است که لازمهٔ آن مستحیل شدن سایر صفات در آن است. به همین دلیل غفاری از ذکر سایر صفات برای شاه چشم‌پوشی می‌کند. به‌عنوان مثال در روایت زیر:

ایضا در سنه هزار و بیست و هفت هجری چنان اتفاق افتاد که مریخ و شمس و عطارد در بیت عاشق طالع استقبال مقدم واقع شدند در برج حوت و قمر در مقابل ایشان بسبب این دلایل این حقیر در این احکام تقاویم ایراد نمودم که در این سال ممکن یکی از ذوات الاذنب ظاهر گردد و همین مضمون را در وقت فرصت بعرض پادشاه ظل الله رسانیدم... (غفاری، ۱۳۷۳: ۳۶۷)

در اینجا فقط اشاره به مفهوم ظل الله در کنار عنوان پادشاه می شود.

البته برخی از مورخین عصر صفوی لقب ظل الله را برای شاه طهماسب صفوی استفاده نمی کنند. به عنوان مثال بوداق منشی که خود از مورخان دوره صفویه است، تعبیر سلطان یا ظل الله و... را برای پادشاه نخست صفوی به کار نمی برد بلکه از عنوان «شاه» استفاده می کند (ر.ک: بوداق منشی، ۱۳۸۷). این امر در قالب این مسئله قابل فهم است که منشی بوداق مدتی مورد توجه پادشاه قرار نگرفت و از مقام خود معزول شد و مدت خدمت او در دربار نیز اندک بود. از این رو به نظر می رسد او به دلیل دلگیری که از حاکم صفوی داشته اصراری در تأیید گفتمان حاکم عصر صفوی و تأیید نظام دانش این دوره نداشته است.

استفاده از القاب و عنوان های پادشاهان ساسانی و ایران باستان نیز در راستای توجیه حکومت صفوی در بستر تاریخی به صرت قابل تاملی به کار رفته است. روایت های مختلفی که از این عناوین و توجه به آنها شده در ناظر بر این امر است. به عنوان مثال اسکندر بیگ ترکمان که در زمان شاه عباس می زیست، اشاره دارد که حکومت شاه عباس توسط پاپ ادامه جانشینی خسروان فرس معرفی شده است. او برای شاه اسماعیل نیز از القاب شاهان ایران در عصر باستان استفاده کرده است (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۸۰۲ به بعد). روایت اسکندر بیگ از آن رو اهمیت دارد که اسکندر بیگ، منشی شاه عباس بود و از این رو او به دنبال تبلیغ گفتمان ارائه شده از سوی حکومت صفوی است. به همین دلیل حتی نوشتن اثر خود را به مناسبت سی امین سال پادشاهی شاه عباس آغاز کرده است. اسکندر بیگ در روایتی در وصف حاکمان صفوی که از مفاهیم ایران باستان استفاده کرده، اشاره دارد:

از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت مکان اعز و ارشد اولاد والانژاد و شایسته تخت فیروز بخت کسری و کیقباد بود ولادت خجسته آن حضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه الحرام سنه تسع عشر و تسعمائه در قریه شهاباد از اعمال اصفهان روی داده دور بینان بساط آگاهی تولد آن حضرت را موسوم بشهاباد

مبارک و میمون دانسته پادشاهی و جهانداریش فالی گرفتند و اسطراب دانان دقیقه شناس از زایچه طالع فرخنده مطالعش استدلال نمودند که عنقریب وجود شریفش زینت افزای اورنگ خسروی و آفتاب دولتش عالم افروز خواهد بود از الهامات غیبی «آفتاب عالم افروز» تاریخ مولد آن گرامی است و در زمان خاقان سلیمان شأن در صغر سن بسلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه از امیر - خان‌الله آن حضرت اطوار ناپسند بظهور آمده از حکومت معزول گردید آن حضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود در بدایت حال آثار سلطنت و جهانداری از اطوار همایونش لایح و پیدا و انوار ظل‌اللهی از ناصیه همایونش لامع و هویدا بود بعد از واقعه نازله خاقان فردوس مکان قامت با استقامتش بطراز کسوت سلطنت و پادشاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی بحکم ان‌الله یا مرکم ان تؤدوا الامانات مسند نشین اورنگ شاهی و سریر آرای بزم پادشاهی گردید جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب پیچی ثیل موافق سنه ثلاثین و تسعمائۀ اتفاق افتاده بجای پدر بزرگوار قرار گرفت از الهامات غیبی «جای پدر گرفتی» موافق تاریخ افتاد. (ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۴۵)

همچنین اسکندریک نیز به تائید جایگاه کاریزماتیک مقام پادشاه اشاره دارد و این مقام را با مقام پیامبر و فیض ظهور ربوبیت پیوند می‌دهد. اسکندریک وجه قدسی شاه را در این روایت با عدالت و ظهور صفات وحدانیت در شاه جمع کرده است و به عبارتی سعی کرده است شاه را در طول ولایت، نبوت و خدا قرار دهد و در بطن بیان خود ارتباط خدا و شاه را به صورت مستقیم برقرار کند.

بسم الله الرحمن الرحيم عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشور خدائی شهریاران گردون اقتدار که بر حسب الملك و الدین توأمان ناظران مناظم دین و دولت و مسند آرایان محافل ملک و ملت‌اند جز بتأسیس مبانی عدل و احسان و بسط بساط رأفت و امتنان زینت پذیر نیست چه هر یک از این گروه والا شکوه که از درگاه احدیت مأمور امر ان‌الله یا مر بالعدل و الاحسان‌اند این شیوه ستوده را پیش نهاد همت ساخته ... صاحبان این نشأه کامله و دریافتگان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات و کمال احدیت است بر حسب خطاب بلا اریات السلطان العادل ظل‌الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده‌اند (اسکندریک ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۲، ۳۷۷).

اسکندربیک با استفاده مکرر از لقب ظل‌اللهی به تثبیت و مفهوم‌دهی این لقب پرداخت. او با استفاده این لقب به‌عنوان یک اسم برای پادشاه و نه به‌عنوان صفت، به معنادهی آن در این عصر کمک کرد (ر.ک: ترکمان، ۱۳۸۲/ج ۲: ۳۹۹-۴۱۸). البته او در سیر تکامل این مفهوم جایگاه آن را ارتقاء بخشید. به این معنی که امینی‌هروی و خواندمیر و غفاری پیش از اسکندربیک و در دوران حکومت شاه اسماعیل و طهماسب بیشتر از مفهوم «ظل‌الله» و «ظل» استفاده می‌کردند اما اسکندربیک از مفهوم «اعلی‌شاهی ظل‌اللهی» استفاده کرده است. به این ترتیب اسکندربیک سعی کرده است جایگاه این مفهوم را بهبود بخشد و حالت تفصیلی به آن ببخشد. بعد از آن این مفهوم به این شکل توسط سایر مورخین نیز به کار می‌رود.

وحید قزوینی مورخ دربار شاه عباس دوم جایگاه شاه صفوی را برتر از سایر مقام‌ها و مناصب دیگر شمرده است. از این رو، او یکی از نظریه‌پردازان درباری حکومت صفوی محسوب می‌شود. نوشته وحید قزوینی در راستای گفتمان قالب عصر صفوی و از جمله تقدیس حاکمیت است. از جمله وی در موضعی می‌نویسد:

چون یکی از کشور خدایان که به گرانمایگی اقبال روزافزون ممتاز باشد بر اورنگ اقلیم‌گشایی نشیند قبل از جلوس آن خسرو بی‌همال فرمانروایی از تخت اعتبار برمی‌خیزد. از این جا است که مقارن طلوع خورشید جهان آرای وجود وافر الجود حضرت ختمی پناه دیده دورین اقبال مسند آرایان عجم، به مثل خطوط شعاعی آن مهر فروزان از لباس بینایی عریان گردید و به ذوق جبهه سایی خاکدان آستان عرش نشان کنگره ایوان کسری روی بر خاک عجز و انکسار نهاد. چراغ شهرت آتش‌پرستان فارسی را زبان گویایی کوتاه گشت و اصنام ارباب کفر و طغیان را که کوکب ثابت بروج اعتبار بودند سیر از اوج عزت به حضیض وبال و نکال منتهی شد و چون، اعلیحضرت ظل‌اللهی نور آن چراغ و ضیاء آن آفتابند به مضمون صدق مشحون «الولد سرآبیه» مقارن اشراق نور عالم تاب دولت این برگزیده رحمن، مردم دیده فرمانروای ممالک ترکستان که به نیروی بازوی شوکت و اعتلای همّت و وفور جرأت، قدوه مسند آرایان توران بود از خیرگی آن نور ساطع و حیرت آن شعشعه لامع، سررشت (قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶۱).

در این توصیف وحید قزوینی بنا به جایگاه خود در دربار به نفی سایر منابع مشروعیت‌ساز پیشین دست زده است و سعی دارد موقعیت برتر شاهان صفوی را در این

چارچوب باورپذیرتر سازد. او با ترسیم نظری یک سیر اندیشه‌ای از تقدس، با این مطلب که موقعیت ظل‌اللهی شاهان صفوی به مثابه خود آفتاب است در عمل مرکز مشروعیت را به شاهان صفوی اعطا می‌کند. به این معنا سایر منابع مشروعیت را بی اعتبار جلوه می‌دهد. این امر با توجه به موقعیت او که وقایع‌نگار دربار صفوی است قابل درک و اعتنا است. وحید قزوینی وجه کاریزماتیک سلطان را به شکل تفصیلی و با صورت اعلی‌حضرت ظل‌اللهی در قالب روایت‌هایی ارائه می‌کند. از جمله در روایت زیر اشاره دارد:

حاجتمندی بدین طریق میسر است، مرا که آرزوی نگاشتن حال فرخنده مآل اعلی‌حضرت ظل‌اللهی منظور نظر و هوس عروج آسمان معنی در سرا است، باید نخست به سلم بلند پایه تعداد نسب والای آن حضرت تشبث نماید، مگر بدین طریق ارتقای مراتب آرزو میسر گردد (قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۹).

در رساله‌هایی که در عصر صفوی به رشته تحریر در آمده است نیز به تبیین جایگاه مقام سلطان در نظام دینی بر اساس الگوی ظل‌اللهی اشاره شده و سعی شده است جایگاه سلطان در عرض جایگاه پیامبر و ائمه معصومین تعریف شود. دستور شهیاران که در اواخر حکومت صفویان و در شاه سلطان حسین به نگارش درآمده یکی از این سیاست‌نامه‌ها است که در قرن ۱۲ هجری به نگارش در آمده و در قالب سیاست‌نامه ارائه شده است. دستور شهیاران نوشته محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری ظاهراً با انگیزه تألیف، تهیه و تنظیم سرمشقی برای مملکت‌داری تهیه شده اما محتوای کتاب نشان می‌دهد که مؤلف تنها به ذکر وقایعی که در سال‌های نخستین پادشاهی سلطان حسین اتفاق افتاده، اکتفا کرده است.

به‌رغم اینکه دستور شهیاران نتوانسته در قالب سیاست‌نامه در بیاید ولی حاوی مباحثی است که رویکرد و چشم‌انداز اندیشه سیاسی در آن قابل مشاهده است. به همین دلیل در این اثر نیز به صورت‌بندی مفهوم ظل‌الله توجه شده است. اما در این اثر سعی شده این مفهوم در قالب مفاهیمی در عرض اقتدار معنوی پیامبر صورت‌بندی شود. به این معنا که قداست شاه در ذیل سایر قداست‌ها تعریف نشده است بلکه در کنار آن‌ها تعریف شده است. به‌عنوان مثال در روایت زیر در دستور شهیاران به این موضوع اشاره شده است:

خاتم‌والای هدایت و ارشاد را از ید بیضای قمر شکاف حضرت خاتم‌الانبیاء علیه التحیه و الثناء، دست به انگشت اقتدار سلاطین و الاتبار این سلسله علیه رسانیده ...

خصوصاً در این عهد همایون که نگین ثمین فرمانروایی و قایمه شمشیر جهانگشایی در یمین اختیار و قبضه اقتدار اعلیحضرت کیوان رفعت مریخ‌صوالت مشتری‌سعادت والجاه انجم‌سپاه، سلطان دین‌پرور و خاقان معدلت‌گستر، جم‌نشان فریدون‌فر، سلیمان‌مکان خورشیدافسر، نبوی حسب مرتضوی نسب، جعفری‌مذهب موسی ادب، زینده تاج و تخت کیانی، وارث مرتبه سلیمانی، طرازنده افسر و اورنگ، نگارنده دانش و فرهنگ، خسرو جم‌قدر فلک‌اقتدار، داور دین‌پرور والاتبار، برگزیده کردگار آسمان و زمین و قهرمان مطلق العنان ماء و طین، غلام با اخلاص امیر المؤمنین، ملاذ اعظام السلاطین، معاذ اکرام الخواقین، حامی حوزه الدین، حارس شریعت سید المرسلین، مروج طریقه الائمه الطاهرین، ظل الله فی الارضین، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان اعلی الله تعالی لواء سلطنته من السمک الی سماک و رفع بنیان دولته الی ذروة الافلاک، قرار و استقرار دارد (نصیری، ۱۳۷۳: ۴۵).

در این روایت نصیری با ذکر القابی سعی کرده است تمام منابع مشروعیت را برای شاه صفوی در نظر گیرد و آن‌ها را در ذات شاه تبیین کند. به این معنا که تمام منابع مشروعیت به او ختم شود. اما مهم‌ترین تأکیدی که او دارد اعطای اقتدار از سوی پیامبر به سلطان است. به این معنا سلطان در این اندیشه مشروعیت خود را بلاواسطه از مرجع دینی دریافت می‌کند. مرجعی که خود نماینده خدا است و از این‌رو سلطان نیز نماینده خدا محسوب می‌شود و به همین دلیل در ادامه روایت از سلطان با نام ظل الله فی الارضین یاد شده است. نصیری همچنین در روایتی دیگر اشاره دارد:

اگر عهدی در حضيض مذلت با خاک ره برابری نمایند، به تربیت آفتاب عنایت الهی، چندی هم در اوج عزت، از افلاک برتری نمایند. و اگر مدتی بر صبر، در شداید، چون سنگ خاره جان سختی کنند به اقبال پرتو خورشید عاطفت ظل‌اللهی، قرنی هم در قلل جبال رفعت، سروری کنند. و اگر مظلوم ستم رسیده، ناچار بر ظلم ظالم ساخته، آخر به مکافات و تدارک آن استیلا یافته (نصیری، ۱۳۷۳: ۵۴).

در رساله دستور شهریاران که در قرن ۱۲ هجری توسط محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری به نگارش در آمده است، نیز نویسنده دقت کافی در به کار بردن این لقب به کار نبسته است اما در قالب اصطلاحات و القاب دیگر سعی کرده است جایگاه قدسی شاه را تبیین کند. از این‌رو اغتشاش در این مفهوم اگرچه در این دوره نیز کم و بیش به چشم

می‌خورد ولی هژمونی گفتمان ظل‌اللهی چنان بر اندیشه سیاسی و اجتماعی این دوران تسلط دارد که موجب شده است در روایت‌های ارائه شده نیز تاثیر این گفتمان به وضوح قابل رویت باشد. به‌عنوان مثال در روایت زیر نصیری مفهوم ظل‌اللهی را در معنای نزدیک به امر مقدس به کار برده است:

شهریار زمان و شاه جهان	آفتاب سپهر قدر و مکران
آستان جهان عدل و کرم	کمتترین بندگانش قیصر و جم
درگهش ملثم شفاه شهان	آستان سجده‌گاه خلق جهان
آسمان، خیمه جلالست او	خور، علمدار شأن و شوکت او
پرتویی گرز رأی او تابند	در جهان کس شبی نمی‌یابد
درخور شأن و شوکت آن شاه	شد بساط ارض و آسمان خرگاه
دل دشمن، مشبک از سهمش	سینه دوست، گلشن از رحمش
شاه دیندار مرشد کامل	شرع‌پرور شهنشاه عادل
خلف خاندان مصطفوی	زبده دودمان مرتضوی
شاه جم دستگاه لطف‌آله	شاه سلطان حسین ظل‌الله
کز رخس چشم بخت روشن باد	وز بهارش زمانه گلشن باد

(نصیری، ۱۳۷۳: ۱۱).

توسیع معنایی مفهوم ظل‌الله در عصر صفوی انجام گرفت و مفهوم ظل‌اللهی که معنای ظاهری آن سایه خدا را نشان می‌دهد در این گذار تبدیل به اسم شده و دیگر معنای ظل یا سایه را تداعی نمی‌کند بلکه در این ترکیب تفصیلی به معنای جایگاه قدسی بی‌بدیل است که صفت‌هایی چون شاهی و اعلی حضرت به آن متصف شده‌اند. به‌عنوان مثال نصیری در «دستور شهریاران»، مفهوم ظل‌الله را دقیقاً در همین قالب استفاده کرده است:

جهت ظاهری تعویق آن امر سعادت‌نشان به وقتی دیگر از تصاریف زمان آن بود که چون به اعتبار استبداد و استیهاج مواد فتنه و فساد مانع در الکاء عربستان و توابع، فرستادن قشون شوشتر و دورق و عربستان به آن سفر میمنت‌نشان، صلاح دولت ابدبنیان نبود و ارسال قشون آذربایجان نیز به اعتبار اشتعال نایره عصیان و طغیان سلیمان بی‌ایمان، متعذر می‌نمود، رأی جهان‌آرای اعلیحضرت شاهی ظل‌اللهی حفظ بیضه اسلام و دفع ضرر دشمن خانه را از گوشمال آن خارجی گمنام و خصم بیگانه، اهم دانسته (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۵۴).

صفت ظل الله در سیر اندیشه مشروعیت‌ساز جهت اطلاق جایگاه برتر و عالی به مقام شاه در دوران حکومت صفوی از مفهوم «ظل» یا سایه خدا به مفهوم «حضرت ظل‌اللهی» و سپس «اعلی‌شاهی ظل‌اللهی» یا «اعلی‌حضرت ظل‌اللهی» در دوران شاه عباس یعنی دوران اوج حکومت صفوی گذار می‌کند و با این گسترش معنایی و تفصیلی به جایگاه بی‌بدیلی تبدیل می‌شود که حاوی تمام صفات و قدرت‌های لازم برای حکومت است. در این لقب، صفت اعلی معنای جایگاه بی‌پرسش را می‌دهد و به حاکم جایگاه قدسیت می‌بخشد. این جایگاه در تاریخ‌نگاری این اثر سعی شده است تبدیل به گفتمان شود و به عنوان گفتمان غالب ارائه شود. به عبارتی این تصور سعی شده است در قالب این متون عمومیت یابد و منبع مشروعیت‌ساز بی‌بدیل گردد. تمسک به این لقب افزون بر جنبه مشروعیت‌ساز آن جایگاهی به حاکم می‌دهد که رفتار او را غیرقابل مناقشه می‌سازد. به این معنا که رفتار و کردار او نمی‌تواند مورد نقد قرار گیرد. به همین دلیل او بری از خطاها و نقائص محسوب می‌شود و این امر موجب می‌شود قدرت او محدود به رعایت عدالت یا رفتار مناسب با رعیت و خلق و یا حتی حفظ حدود و ثغور نباشد. این امر موجب می‌شود اطاعت از شاه لازم و استتکاف از آن مردود شمرده شود.

۵. نتیجه‌گیری

منابع متکثر مشروعیت‌ساز صفوی در قالب الگوی گفتمانی «ظل‌اللهی» به انسجام اندیشه‌ای دست یافت که محصول آن قدسی‌سازی مقام سلطان است. نگاه قدسی به حاکم، پیامدهای متفاوتی را بر نظام اجتماعی - سیاسی بر جای گذاشته و نظم جدیدی را می‌آفریند که روند خودکامگی و استبداد را تولید و تشدید کرده، و با ابداع توجیحات گوناگونی مناسبات یک سویه‌ای را در جامعه پدیدار ساخته که «مسئولیت‌زدایی» از حکومت و حاکم و اطاعت‌پذیری منحصر از رعیت و مردم را می‌طلبد. این گفتمان، محصول دوره پسامغولی است که با دو شاخصه اصلی «قدسی‌سازی» حاکمان و «مسئولیت‌زدایی» از آنها قابل شناسایی است. قدسی‌سازی دوره صفویه از گونه نهادی شده دوره مغول به قدسی‌سازی عرفی سوق پیدا کرده و قداستی متأثر از منابع متعدد مشروعیت‌ساز در قالب الگوی ظل‌اللهی برای پادشاه/سلطان به دست آمده است. در فضای اندیشه‌ای منابع تاریخ‌نگاری دوره صفویه تا قاجار، با پارادایم غالب حقانیت‌ساز ظل‌اللهی مقام «قدسیت» سلطنت در

گفتمان «ظل‌اللهی» در تاریخ‌نگاری عصر صفوی ... (نیره دلیر) ۹۷

قبال مردم/ رعایا/ گروه‌های اجتماعی و حتی سیاسی و نظامی افزایش یافته و «مسئولیت» او کاهش یافته است.

کتاب‌نامه

- اسکندریگ ترکمان (منشی) (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، فتوحات شاهی، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بوداق منشی قزوینی (۱۳۸۷)، جواهر الأخبار، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲)، عالم‌آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر، تهران: ناشر خیام.
- غفاری (۱۳۷۳)، تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: انتشارات کتابفروشی حافظ.
- نصیری، محمد ابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، دستور شهریاران، تصحیح محمد نادر نصیری‌مقدم، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- قزوینی، محمدطاهر وحید (۱۳۸۳)، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میرمحمد صادق، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آقاجری، سید هاشم (۱۳۹۵)، مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، آقامحمدخان، تهران: سمت، ۱۳۹۵.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۱)، ساخت نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: رسا.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۸)، فراز و فرود صفویان، تهران: کانون اندیشه جوان.
- کویین، شعله‌ای (۱۳۸۷)، تاریخ نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی، اندیشه، گردهم‌برداری و مشروعیت در متون تاریخی عهد صفویه، ترجمه منصور صفت گل، تهران: دانشگاه تهران.
- متی، رودی (۱۳۹۳)، زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نامک.

منصوری، فیروز، بازنگری و خرده بینی در تاریخ‌های صفوی، تهران: موسسه تاریخ مطالعات معاصر ایران، ۱۳۹۵.

میچل، کالین (۱۳۹۷)، سیاست‌ورزی، در ایران عصر صفوی، ترجمه حسن افشار، تهران: فرهنگ جاوید.

نیومن، اندرو (۱۳۹۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه بهزاد کریمی، تهران: شرکت نشر نقد افکار. ملائی توانی، علیرضا (۱۳۹۵)، گفت‌وگوهای تاریخی‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منشی بوداق قزوینی (۱۳۸۷)، جواهر الأخبار، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: انتشارات میراث مکتوب.

نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، دستور شهریاران، تصحیح محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

فیرحی، داود (۱۳۷۸)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی.

قادری، حاتم (۱۳۹۰)، فیلسوف مسطح فیلسوف غیر مسطح یا طرح‌واره‌ای درخوانش هم‌پیوندی فلسفه و فیلسوف، تهران: علم.

طباطبائی، سیدجواد (۱۳۷۵)، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: نشر کویر.

جعفریان، رسول (۱۳۹۰)، «نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب‌الزمان علیه السلام»، نمونه‌های تاریخی، به ضمیمه رساله «شرح حدیث دولتنا فی آخرالزمان»، پیام بهارستان، دوره دوم، سال سوم، شماره ۱۱.

منصوری، فیروز (۱۳۹۵)، بازنگری و خرده‌بینی در تاریخ‌های صفوی، تهران: موسسه تاریخ مطالعات معاصر ایران.

امیرارجمند، سعید (بی‌تا)، ظل‌الله و امام‌غایب: دین، نظام سیاسی و تغییر اجتماعی در ایران از آغاز تا سال ۱۸۹۰، بی‌جا.

احمدوند، شجاع، مقدور مشهود، امیر (۱۳۹۵)، تبارشناسی الگوی مشروعیت در دوره صفویه، فصلنامه علوم اجتماعی، سال ۲۵، شماره ۷۲، صص ۱۰۹-۱۴۸.

دلیر، نیره (۱۳۹۳)، «فرهنگ سیاسی و مبانی نظری پادشاهی و سلطنت: بررسی تطبیقی فره ایزدی و ظل‌اللهی»؛ فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی، انجمن ایرانی تاریخ، س ۵، ش ۲۰.

دلیر، نیره (۱۳۹۴)، «سیر تطور کاربرد مفهوم ظل‌الله در دوره میانه تاریخ ایران؛ بر اساس منابع تاریخ‌نویسی و اندرنامه‌ای»؛ فصلنامه علمی - پژوهشی (مطالعات تاریخ اسلام، پژوهشگاه تاریخ اسلام، شماره ۲۶).

گفتمان «ظل‌اللهی» در تاریخ‌نگاری عصر صفوی ... (نیره دلیر) ۹۹

دلیر، نیره (۱۴۰۰)، «قدسیت سلطان و مفهوم ظل‌الله در عصر ایلخانی»، مجله علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهرا.

دلیر، نیره، (۱۴۰۰)، مفهوم ظل‌الله و تحولات سیاسی-اجتماعی عصر نادرشاه بر اساس قدرت - دانش فوکو» مجله علمی جامعه‌شناسی تاریخی دانشگاه تربیت مدرس.